

# شیبانی

یکی از اعظام قصیده سرایان خوش قریحه و آزاده قرن سیزدهم هجری فتح‌الله خان مکنی با بوالنصر و متخلص به «شیبانی» است .

فتح‌الله خان شیبانی از نوادگان سلسله مشهور بنی شیبان است و پس از گذشت قرن‌ها بمرور ایام در اثر حوادث زمان با ایران آمده‌اند و در برخی از شهرهای ایران مانند شیراز و نواحی خراسان و کاشان سکونت اختیار کرده‌اند و پاره‌ای نیز بحدود مرو و ترکستان مهاجرت نموده‌اند .

جامع‌ترین شرح احوالی که درباره معاریف و بزرگان خاندان شیبانی نگاشته شده تاریخی است که شادروان علی محمد خان مجیرالدوله شیبانی تألیف کرده و در سال ۱۳۲۱ شمسی بمناسبت پنجاهمین سال وفات مرحوم ابوالنصر فتح‌الله خان شیبانی توسط فرزندان او (مرحوم محاسب الممالک و دکتر ضیاءالدین شیبانی) در تهران بطبع رسیده است .

ترجمه احوال بعضی از افراد طایفه بنی شیبان را که در عهد جاهلیت و اسلام میزیسته‌اند در جلد دوم کتاب عقدالفرید و تاریخ ابن خلکان نگاشته‌اند .

یکی از معروفترین افراد این خاندان «معن بن زائده شیبانی» است که معاصر خلفای اموی و مردی سخی و کثیرالخییر و بخشنده بوده و مدتی بالنسبه دراز در عراق عجم و آذربایجان حکومت میکرده است و پاره‌ای از شعرا و سخنوران او را بشجاعت و احسان و جوانمردی ستوده‌اند و خود نیز اشعاری سروده که در میان ارباب دانش و فضیلت مشهور است .

در میان طایفه شیبانی که به علو طبع و شهامت فطری شهرت زیادی داشته‌اند میتوان پاره‌ای از بزرگان اهل طریقت و مشایخ صوفیه را یافت چنانکه فتح‌الله خان نیز در سلك اهل تصوف و عرفان درآمده و سالها در کسوت درویشی با اهل فقر و تصوف روزگار بسر برده و محضر پاره‌ای از بزرگان مشایخ صوفیه را درک کرده و خود نیز یکی از فقراى نامی و سالکان طریقت و صفا بوده است .

پدر فتح‌الله خان محمد کاظم خان شغل استیفاء و وزارت و پیشکاری داشته و جدش امیر محمد حسین خان شیبانی والی نامدار کاشان و قم و محلات است که در زمان سلطنت زندیه میزیسته و از ممدوحین میر احمد هاتف اصفهانی (متوفی ۱۱۹۸) و صباحی بیدگلی (متوفی ۱۲۱۸) است و در زمان حکومت خود نسبت به عمران و آبادی و تجدید بناهای تاریخی خدمات مهمی نموده است .

چنانکه صباحی بیدگلی درباره تاریخ بنای دو عمارت که بدستور محمد حسین خان شیبانی بسال ۱۲۰۶ ساخته شده در قطعه‌ای که تمام مصرعهای آن مساده تاریخ است چنین گفته :

دارای جم همال محمد حسین خان	کو را مدام ادهم توفیق با در ام
کرد از کمال لطف دو دولترا پیا	مینو مثال مسکن روح و محل کام
تاجای سور و مجلس شادی بود جهان	بانی این دو خانه بود کامران مدام

هاتف اصفهانی نیز در تاریخ بنای باروی شهر قم که با مر محمد حسین خان ساخته شده در قصیده معروف و مطول خود میگوید :

«گفت سدی نیک کرد قم کشید اسکندری»

فتح‌الله شیبانی از شعرای توانا و قصیده سرايان بنام دوره ناصری است که بسبب ترکستانی و بشیوه اساتید باستان مخصوصاً فرخی سیستانی و منوچهری دامغانی و امیر معزی و مسعود سعد سلمان قصیده سرائی کرده و الحق در تتبع و پیروی از آنان بخوبی از عهده برآمده و همان تشبیهات و استعارات دلپذیر و نغز را در چکامه‌های خود رعایت کرده و بسیاری از مضامین و ترکیبات آنان را با استادی و مهارت در ضمن اشعار خود آورده است .

فتح‌الله خان در جوانی بخدمت محمدشاه قاجار درآمد و پس از درگذشت وی بناصرالدین شاه تقرب یافت و قصایدی در مدح و ستایش ایشان سروده است که پاره‌ای از آن از امهات آثار اوست .

شیبانی در نظم و نثر شهرتی بسزا داشته از جمله آثار وی میتوان مجموعه‌ها و رسائل زیر را نام برد :

درج دررکه در ماه شعبان سال ۱۳۰۰ قمری در تهران بطبع رسیده و ماده تاریخ آن این مصرع است : «شاه رامی سزد این درج درر» که در صفحه ۱۹۹ کتاب مزبور که بجای سنگی بطبع رسیده دیده میشود این کتاب شامل پاره‌ای مصاحبات و حکایات و سرگذشت‌های شاعر و قسمتی از قصاید و غزلیات و قطعات شیبانی هست که بسبکی دلپذیر بحلیه طبع آراسته شده .

سایر آثار و تألیفات او بقرار زیر است .

گنج گهر ، تنگ شکر ، زبده الاثار ، مسعودنامه شرف‌الملک و کامرانیه قسمتی از آثار وی بنام «منتخبات شیبانی» با اهتمام اسماعیل نصیری قراجه‌داغی منشی

میرزا رضاخان پرنس ارفع الدوله متخلص به « دانش » بسال ۱۳۰۸ قمری در استانبول بچاپ رسیده .

فتح‌الله‌خان شیبانی در اواخر عمر در تهران بسر میبرده و در باغچه مصفائی که بسبک خانقاه بنا شده سکونت داشته . این خانه در محلی که فعلاً بنام خیابان شیبانی است و از خیابان امیریه منشعب شده قرار دارد و در همانجا نیز وی را بخاک سپرده‌اند و آرامگاه او از یادگارهای پرنس ارفع الدوله است .

شیبانی به بیماری سکنه جهان را بدرود گفته تاریخ درگذشت او را دوشنبه بیستم رجب سال ۱۳۰۸ قمری نوشته‌اند . در هنگام وفات متجاوز از شصت بهار از عمر او میگذشته است .

با اینکه پاره‌ای از اشعار شیبانی ضمن تألیفات او بچاپ رسیده ولی تاکنون دیوان کامل اشعار این سخنور گرانقدر و شاعر پرمایه انتشار پیدا نکرده و تا آنجا که نویسنده اطلاع دارد دو نسخه از قدیمترین و کاملترین دیوان‌های خطی اشعار شیبانی در خاندان او وجود دارد که اینک برای مقابله و تصحیح و تنقیح و صورت برداری اشعار و آثار او آماده است و احتمال داده میشود در آینده نزدیک نسبت بچاپ و نشر دیوان کامل این قصیده سرای مشهور اقدام شود .

سبک مطنطن و پر صلابت شیبانی در میان سخنوران قرون اخیر بیمانندست، ترکیبات محکم و باریکی و بلندی معانی دلیل بر قدرت طبع و استادی شاعرست .

قصاید غرا و مهیج و تغزلهای شیوا و دلکش شیبانی همه در نوع خود ارزنده است و در کمتر چکامه‌ای میتوان بترکیبات غامض و الفاظ غریب و کنایات نامأنوس برخورد .

چکامه زیر را شیبانی درباره مؤیدالدوله عموی ناصرالدین‌شاه والی کرمان سروده و با استقبال فردوسی‌طوسی حماسه سرای نامی رفته است در آنجا که میگوید :

بهیچ روی مراورا زمانه جو یا نیست  
بدستت افتد دری کجاش همما نیست  
چگونه دریا کاو را کرانه پیدا نیست  
گناه بخت من است این گناه دریا نیست

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست  
برو مجاور دریا نشین مگر روزی  
خجسته درگه محمود زاولی دریاست  
شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در  
چکامه شیبانی این است :

و یا دل قوی و بازوی توانا نیست  
قلم نه، تیغ نه ، یا طبع گیتی آرا نیست  
ولی چه حاصل چون مرد کارفرمانیست  
کنون ندانستم کم زمانه جو یا نیست  
که بخت مرد هنرمند هیچ والا نیست

مراچه گوئی ، گوئی زبان گویا نیست  
گهر نه، دانش نه، فضل نه ، سماحت نه  
هزار گونه هنر هست و از هزار افزون  
بجستجوی زمانه بسی به پیمودم  
زدجله تا بلب هیرمند شد معلوم

کنون روم بعراق و جزاین نخواهم گفت

« شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در

گناه بخت منست این گناه دریا نیست»

یکی دیگر از غزل‌های دلکش و معروف وی تغزلی است که رضاقلیخان هدایت ملقب به «لله باشی» (۱۲۱۵-۱۲۸۸ ق) در تذکره مجمع الفصحا اشتباهاً آنرا بنام اختیارالدین شیبانی شاعر معاصر سلطان سنجر نقل کرده که ذیلا بدرج آن مبادرت میشود :

بدین فسون نتوانی مرا کشید به بند  
بحال نزع بمهد اندرش یکی فرزند  
بهم بر آید تن ناتوان و حال نژند  
که گوئی ایدون می بگسلد جان پیوند  
خلاف رای طیبیش بمهد طیب افکند  
که گفت باید برخسته مشک پراکند  
بخاصه کایزدشان قامتی بداد بلند  
بطمع حور دل اندر بهشت نیزمبند  
بهشت را نستاغید مرد دانشمند  
اگر چه در خم یک زلف دیرماند به بند  
کمند دیده نیفتد دگر بخم کمند

بنا متاب سیه مشگ برسپید پرند  
یکی زنی را ماند بگرد چشم تو زلف  
چنانکه ما در هنگام ناتوانی طفل  
چنانش بینم آشفته گرد مهد چمان  
خطا در اول کرد او که طفل چون شد زار  
که دیده بود که از بوی به شود بیمار  
زنان خردشان بسیار کوتاهست بلی  
هلا ز عشق زنان جز زیان نبینی سود  
اگر خدای نه ولدان بخلد داد نشان  
خنک مرا که دل آزاد شد ز مهر زنان  
کنون بجست و دگر پای بستمی نشود

شیبانی پس از اطلاع از این ماجرا در ضمن قطعه‌ای هدایت را سخت مورد انتقاد قرار داده که با این بیت آغاز میشود :

بمجمع الفصحا درنگر که صاحب آن  
و نیز در کتاب (درج درر) در این باره اشاره کرده و گفته است :

«... از آن جمله این تغزل معروف مشهور اوست که در جلد اول مجمع الفصحا بغلط و اشتباه در جزو اشعار اختیارالدین نوشته و در بعضی ابیات قصاید او که در آن تذکره مذکورست تحریفات نموده و رابطه‌ها انداخته مصرعها کاسته و افزوده‌اند و بوضردین معنی قطعه مبسوط برشته نظم کشیده و این خطا و غلط را بر نویسنده این کتاب و طبع کننده آن نسبت میدهد و امیرالشعراى جامع آنرا از این غفلت مبرا میدانند و آن قطعه در اصل دیوان مسطورست ...»

ملك الشعراء بهار خراسانی نیز در جلد سوم سبك شناسی خود باین سهل انگاری و مسامحه ادبی اشاره کرده و میگوید :

«... در مجمع الفصحا نمونه‌های بارزی از آن دیده میشود ، مانند شرح حال ابوحنیفه اسکافی و مخلوط کردن او با اسکافی دبیر سامانیان در اشعار سایر مردم و نسبت دادن شعر زید بعمرو و جعل یک شاعر «ابونصر اختیارالدین شیبانی» و نسبت دادن قصیده معروف ابونصر

شیبانی که مطلعش چنین است :

یتامتاب سیه مشک بر سپید پرند  
 بدین فسون نتوانی مرا کشید به بند  
 ابونصر اختیارالدین مذکور ، در مجمع الفصحا گوید این تقلب از شاهکار های  
 یکی از مدعیان فضل و ادب است که در نوشتن این کتاب با مرحوم هدایت همکاری داشته و  
 با شیبانی کاشی هم بد بوده است و چنین شوخی شوخ رویانه و بی اندامی نمایانی در عالم علم و  
 ادب بکار برده است ...»

یکی از قصاید دیگر مشهور فتح الله خان شیبانی که در کتاب درج در شیبانی نیز طبع  
 شده این است :

زردشت گر آتش را بستاید در زند  
 می خواه بدان رسم که زردشت همیخواست  
 اسپند بر آتش نه و آن آب چو آتش  
 آبست و بسب کاش ز میناش بر آری  
 کس آب شنیدست چو خورشید فروزان؟  
 فرزند خورست این عجیبی نیست که خورشید  
 دهقان هم ازینرو سر مادرش بیرید  
 و این نیز عجب نیست که هر کوبز نارف  
 وین کار شگفت آره که سیصد زن آبست  
 شوآن بچه پیش آر کنون ای بچه حور  
 مادرش گنه کرد و سزا یافت گنه را  
 تا آنجا که گوید :

شمرتر «بونصر» همی خوان که نیایی  
 شیرین تر از شهد و گرامی تر از وقتند  
 قصیده بالا را ادیب الممالک فراهانی سخنور استاد که معاصر ابونصر شیبانی بوده  
 استقبال کرده که مطلع آن چنین است :

دلهای کسان را همه اندر تعب افکند  
 ماه رمضان روی نهان کرد اگر چند  
 این قصیده را ادیب الممالک بمناسبت عید رمضان سال ۱۳۰۸ هجری سروده و در  
 محضر ولیعهد عصر مظفرالدین شاه انشاد کرده و در مقطع آن در ستایش و بزرگداشت شیبانی که  
 در همان اوقات روی در نقاب خاک کشیده چنین گفته :

این بیت (۱) بدان بحر و بدان قافیه گفتم  
 «بونصر» دریغ از جهان رفت و دگر بار  
 این مطلع از آن مرد حکیم است که امروز  
 «زردشت گر آتش را بستاید در زند

فتح الله خان شیبانی یکی از مشوقان و پیشروان نهضت دوره بازگشت ادبی است که

سیک هندی را بعزت استعارات و کنایات دوزخ و تخیلات و احساسات میهم و دامنه دار  
رها کرده و بسبک عراقی و خراسانی روی نموده و حتی در این امر مشوق شعرای خوش قریحه‌ای  
چون محمد کاظم صبوری ملک الشعرای آستان قدس رضوی بوده که در اثر ترغیب و تشویق وی  
بسبک خراسانی قصاید بلند و شیوایی سروده است .

ابونصر شیبانی را بمناسبت سرودن پاره‌ای قصاید و چکامه‌های مهیج میهنی و انتقادی  
از جهاتی میتوان یکی از شعرا و گویندگان آزاد فکر و ترقیخواه دانست . وی در سالهای آخر  
عمر بسبک تازه‌ای را پایه‌گذاری کرده تا آنجا که میتوان او را تاحدی یکی از پیشروان مکتب  
انقلاب ایران در سالهای قبل از مشروطیت دانست .

غزل شیوای زیرم از شیبانی است :

هرگز از عقل نشنود پندی	هر که با عشق کرد پیوندی
در دیوانگی بزن چندی	عقل را حلقه وار بر درنه
یا درین شهر نیست دلبندی	دل من سخت تر ز سنگ شده است
اندرین شهر يك خداوندی	بنده وار آمدم و لیک نبود

جان شیرین کنم مگر به فدایش  
گر بدست آورم شکر خندی

### سعید «نیاز گرمانی»

#### فروغ مهر

خدای عشق فرستاده بود پیش منش  
سبک چوبوی گل آمد شبی بخلوت من  
چنانکه موج زند می بجام ، میلغزید  
دمی بشانه من سر نهاد از سر مهر  
زبان خموش ولی بود گرم راز و نیاز  
ز غنچه لب او بود گرم گلچیدن  
گرفت جام ندانسته بوسه‌ای از او

بمهر و ماه نیازی نبود دوش که او

فروغ مهر تراود ز چاک پیرهنش